

## واکاوی پدیده مرگ در غزلیات بیدل دهلوی

پریسا کشاورز حمید<sup>۱</sup>، تورج عقدایی<sup>۲</sup>، حسین آریان<sup>۳</sup>، نزهت نوحی<sup>۴</sup>

## چکیده:

بیدل دهلوی یکی از شاعران سبک هندی است که به دلیل استعاره‌های غریب و نامأنوس و ترکیبات زیبا و نوآورانه در غزلیاتش جایگاه والایی در تاریخ ادبیات فارسی دارد. بیدل در این غزلیات پر شمار، بسیاری از مضامین عرفانی، غنایی و اخلاقی را در قالب ترکیبات بدیع مطابق با جهان‌بینی خویش مطرح کرده است. پدیده مرگ یکی از این مضامین رایج در غزلیات است که بیدل به اشکال متفاوت درباره‌ی چستی و کارکرد آن ابراز عقیده کرده است. نگارنده تلاش دارد در این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی این پدیده را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و با استناد به اشعار او، آن را برای مخاطبان به تصویر بکشد. طبق نتایج به دست آمده بیدل، در غزلیاتی که بیشتر بیان‌گر دوره‌ی پیری خویش است، به مسأله مرگ پرداخته است و آن را امری رهایی‌بخش و پایان‌بخش برای گذر از ناملايمات جهان مادی و تنهایی و پلی برای عبور از جهان وهمی و خیال‌گونه هستی می‌داند. نگاه غالب بیدل در این غزلیات به مرگ، نگاهی مرگ‌ستایانه و از نوع مرگ‌خواهی است. مرگ‌خواهی او در این غزلیات مبتنی بر آرمان عرفانی با محوریت اندیشه وحدت وجود است و کمتر رنگ و بوی فلسفی دارد.

کلید واژه ها : مرگ، بیدل، غزل، سبک هندی، عرفان.

## مقدمه

پدیده مرگ و راز و رمز آن در طول تاریخ، همیشه حیرت بشر را به همراه داشته و سبب هراس بنیادی از فنا و میل به جاودانگی شده است. در آثار ادبی، اشعار و داستان‌هایی دیده می‌شود که محتوا و اعمال شخصیت‌های آن حول مرگ می‌چرخد؛ برای مثال، حماسه گیلگمش در بین‌النهرین روایتگر جست‌وجوی قهرمان اصلی داستان برای درک مرگ و فرار از آن است و داستان ارداویراف در منظومه ارداویرافنامه، بیان‌گر سفر معنوی ارداویراف به جهان پس از

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. [parisa.keshavarzhamid@gmail.com](mailto:parisa.keshavarzhamid@gmail.com)

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده‌ی مسئول: [Dr.aghdai@gmail.com](mailto:Dr.aghdai@gmail.com)

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. [Arian.amir20@yahoo.com](mailto:Arian.amir20@yahoo.com)

۴. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. [noohi\\_nozhat@yahoo.com](mailto:noohi_nozhat@yahoo.com)

مرگ و بهشت و جهنم است یا داستان آب حیات که اسکندر برای یافتن آن به سرزمین ظلمات می‌رود. مرگ در اکثر این آثار پایان دهنده زندگی و جداکننده بشر از لذت‌های دنیوی است. البته این امر با ظهور اندیشه‌های دینی و تأکید بر فناپذیری روح دگرگون شد. بیدل دهلوی شاعر تمام عیار سبک هندی یکی از این شاعران است که در غزلیات خود به گونه‌های مختلف درباره پدیده مرگ عقاید خود را مطرح کرده است؛ به همین سبب در این نوشتار به بررسی توصیفی و تحلیلی این پدیده در غزلیات بیدل خواهیم پرداخت.

### پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی مقوله مرگ در غزلیات بیدل دهلوی تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است اما پژوهش‌های نزدیک به این موضوع درباره آثار سایر شاعران و بیدل صورت گرفته است. جبار ناصرو و کوهنورد (۱۳۹۶) در مقاله «مرگ و مرگ اندیشی در اشعار شفیع کدکنی» با رویکردی تحلیلی، اندیشه و احساس این شاعر را درباره مرگ واکاوی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که در اشعار شفیع کدکنی، چهار رویکرد: مرگ‌گریزی و مرگ‌ستیزی، مرگ در قالب شهادت و پاسداری از آرمان‌ها، مرگ‌ستایی عارفانه و صوفیانه و مرگ وجودی متأثر از دغدغه‌های فلسفی وجود دارد. حسام‌پور و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «مرگ و مرگ اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ» به شیوه تحلیلی به بررسی مباحثی مانند مضمون مرگ و زندگی، دنیای پس از مرگ و سرانجام شهادت و هراس از مرگ پرداخته‌اند. یافته‌های آن‌ها حاکی از آن است که بی‌زاری از مرگ و گاه هراس از آن در آثار اخوان نمایان است اما در نگاه شاملو، زندگی با عشق زیباست و زیستن در میان نامردمان و ظلم‌پذیران جامعه بدترین نوع مرگ و مرگ در راه عقیده زیبا و تحسین‌برانگیز است. فروغ زندگی را با همه پوچی‌اش دوست دارد. حجت (۱۳۹۰) در مقاله «نمود آموزه‌های عرفانی در اشعار بیدل دهلوی» به بررسی آموزه‌های عرفانی، مانند: امید، بصیرت، تجرید، حسن خلق، حیرت، ذکر، رضا، عشق و ... می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که اکثر این آموزه‌ها دارای مفاهیم عرفانی و غیرعرفانی است.

### مرگ در ادبیات فارسی

طبق اندیشه‌های دینی اگرچه مرگ فرصتی برای رهایی از پلیدی‌های زندگی معرفی شد، اما همزمان ترس از مجازات و مرگ دردناک فرد گناهکار را برای انسان به ارمغان آورد. فارغ از داوری بازپسین مذهبی، در میان همه آحاد جامعه بشری جهل از چیستی مرگ و تعلق خاطر به دنیا، سبب گریز انسان از مرگ است. (رحیمیان، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۵)

در پاسخ به این ترس، گروهی به انکار آن پرداخته و گروهی نیز با پذیرش جهان دیگر به جاودانگی پناه برده‌اند. در کل، اندیشه‌ها و احساسات بشری را درباره مرگ می‌توان در دو زیر مجموعه مادی و معنوی دسته‌بندی کرد. در تفکر مادی، انسان محدود به جسم است و مرگ مترادف نابودی و پایان زندگی است اما در تفکر معنوی، انسان حقیقتی روحانی و والا غیر از جسم به نام روح دارد که جسم به منزله ابزاری موقت برای آن است. بر این اساس در

اندیشه عرفانی، عالم محسوس در برابر عالم باقی، مجازی و دروغین قرار دارد و جان موجودات از عالم مجردات و ملکوت هستی می‌گیرد؛ به همین سبب روح زندانی مادیات محسوب می‌شود و انسان برای رهایی روح از زندان تن و دنیا، باید به سوی عالم لطیف و نامحدود ملکوت حرکت کند. «به عقیده صوفیان هر چه در عالم فرودین است، صورت آن به نحوی از اطلاق در عالم مثال و جهان نفوس و عقول و به صورتی مجردتر در عالم مشیت الهی و مرتبه اسماء و اعیان ثابت وجود دارد و هیچ چیز در مرتبه دانی و نازل موجود نمی‌شود مگر آنکه به نحو کمالی مناسب در مراتب عالی موجود است و بنابراین ابر و آفتاب و باران و روشنی و نظایر آنها در عالم غیب هست و آنچه در جهان فرودین است، دم به دم زوال می‌پذیرد و باز صورتی از عالم نهران بر آن افزوده می‌شود و هم بدین روش، تجلی حق در مرتبه جمال و جلال و به صورت قهر و لطف دائم است.» (شهیدی، ۱۳۸۲: ۸۳۵) از این رو در ادبیات عارفانه، مرگ ستایش می‌شود، زیرا شروع دوباره زندگی است.

مرگ در کنار عشق و خوبی و زشتی در ردیف محتواهای ازلی - ابدی شعر قدیم و معاصر ادب فارسی است. برای مثال موضوع مرگ در دستگاه فکری خیام، به معنای پایان هستی و در نگاه مولوی آغاز زندگی حقیقی است. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۲-۱۱۰)

در شعر معاصر و به ویژه در شعر مشروطه مرگ‌طلبی، در قالب مرگ در راه وطن، آزادی و در راه دفاع از اندیشه دیده می‌شود که برخلاف ادبیات کلاسیک، مبتنی بر آرمان‌های دینی، عرفانی یا تعلیمی نیست.

در کل شاعران و نویسندگان از ابتدا تا به امروز در آثار خود از دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضاد به اظهار نظر درباره زندگی و مرگ پرداخته‌اند که می‌توان آن‌ها را با توجه به موضع‌گیریشان نسبت به مرگ در سه گروه دسته‌بندی کرد: «نخست کسانی که آن را ستوده‌اند و به گرمی از آن استقبال کردند. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بزرگترین نماینده این گروه به شمار می‌آید. دوم، دسته‌ای که با نفرت و کراهت به مرگ نگریستند و برای غلبه بر آن، به خوشباشی و اغتنام فرصت روی آورده و کوشیده‌اند، با این کار، از هول و هراس ناشی از مرگ بکاهند. خیام را باید پیشرو و نماینده کامل این دسته به حساب آورد. سوم، گروهی که واقع‌گرایانه به آن نگریسته، مرگ و زندگی را چونان دو روی یک سکه دیده و کوشیده‌اند، ضمن بهره بردن از نعمات این جهان و خدمت به جامعه انسانی، توشه و زاد راه زندگی دو جهان را در دوره زندگی خویش فراهم آورند. اینان نه زندگی را فدای مرگ کردند و نه مرگ را فدای زندگی. سعدی شیرازی بزرگترین نماینده این دسته به حساب می‌آید.» (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۲۴)

### مضامین غزلیات بیدل دهلوی

میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی، متخلص به «بیدل»، فرزند میرزا عبدالخالق، در سال ۱۰۵۴ هجری قمری در عظیم‌آباد پتنه متولد شد. بیدل بیشتر عمر خود را در بنگاله به سر برد و در دهلی وفات یافت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۲۱)

پدر بیدل، مشرب قادریه (منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی) داشت و او نیز از اوان جوانی به عرفان و تصوف روی آورده بود. (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۶) بیدل ریاضت‌های بسیار کشیده و در عرفان مقامی ارجمند دارد. غزلیات بیدل جایگاه

ویژه‌ای در ادبیات فارسی ایران دارد که ریشه در گرایش بیدل به استعاره‌های غریب و نامأنوس و ترکیبات زیبا و نوآورانه جهت دوری از ابتذال دارد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۳۲)

بیدل اگرچه در قالب های دیگر نیز اشعاری سروده اما در اساس از نظر کیفی و کمی غزل سراسر است. بیدل در این غزلیات سبک و زبان خاص خود را دارد و غزلیاتش سرشار خیال و اندیشه‌های دور است. «و معانی شعری او به همین مناسبت دورپروازی خیال و نیز به مناسبت افزونی شعر بیش از حد تصور و امکان متنوع و رنگارنگ است، اما متأسفانه این همه چنان در پرده ابهام و در تاریکی ضعف بیان و بی‌اعتنایی به موازین طبیعی زبان فارسی پنهان شده که برای درک شعرهای عادی او، هر خواننده از مقداری صرف وقت و کوشش ذهنی ناگزیر است.» (همان: ۱۹)

عوامل زبانی ابهام در شعر بیدل ریشه در فرهنگ زبانی، عبارات کنایی و افعال خاص، هنرمندی‌های زبانی و نارسایی‌های زبانی دارد. (کاظمی، ۱۳۹۳: ۷۸) پیچیدگی، ظرافت، تصاویر متناقض‌نما و پارادوکسیکال، تغییر دادن نگاه مخاطب از دنیا و تفاوت دریافت و درک ما از جهان، وجوه بارز سبک بیدل است و به همین دلیل به باور برخی از محققان او از سبک هندی فراتر رفته و «سبک هندی مضاعف یا هندی عمیق» را پدید آورده است. (حسینی، ۱۳۷۶: ۱۷) مطالعات عرفانی و فلسفی بیدل و توجه او به سنایی، عطار، مولوی و تأمل وی در آثار غزالی و محی‌الدین ابن عربی در جهان‌بینی او تأثیرات عمیقی گذاشته است.

بیدل در تاریخ ادبیات فارسی اوج شیوه‌ای است که به نام هندی و یا اصفهانی خوانده می‌شود. خصوصیت برجسته این شیوه، گسیختگی معانی و پریشانی اندیشه‌های سراینده‌گان آن است که هر بیتی از عالمی ویژه سخن می‌گوید و حتی در یک غزل گاه معانی متضاد با یکدیگر در کنار هم قرار می‌گیرند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۲۹) در این سبک هرچند، گاه عادی‌ترین معانی را به لطیف‌ترین و ساده‌ترین تعبیر بیان می‌نمایند، اما اصراری که در به‌دست آوردن معانی غریب و مضامین نامأنوس داشتند، غالباً شعر آن‌ها را یک نوع ابهام می‌داد. علی‌الخصوص که بعضی از آنها در پاره‌ی صنایع بدیعی مثل: مراعات‌النظیر، تضاد، تشبیه و استعاره‌ی نابجا افراط می‌کردند. (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۲۵۶) در این راستا اتفاقاتی که در سبک شعر و طرز و اسلوب این جریان رخ داد، از این قرار است: مضمون‌یابی متفاوت، ابهام و معنی دور از ذهن، طبیعت‌گرایی، پریشانی اندیشه، کاربرد زبان عامیانه، شعر متفکرانه و ذهن‌گرا، استفاده از تمثیل، اسلوب معادله و ارسال‌المثل، افراط در تخیل، حسن‌آمیزی، تداعی، تجرید و انتزاع، استفاده از اصطلاحات و تصاویر و مفاهیم متناقض‌نما.

بیشترین بن‌مایه‌های فکری که در مرکز تصویرهای شعری غزلیات بیدل قرار دارد بن‌مایه‌های عرفانی چون: حیرت، عدم، فقر، فنا، بیخودی، تجلی و تجرید است؛ مبنی بر اینکه فقط یک حقیقت واحد وجود دارد و کثرات، جلوه‌هایی از وجود آن حقیقت واحد هستند. (بصیرپور و مهرکی، ۱۳۹۷: ۹) این تصاویر نشأت گرفته از تجربه‌های عرفانی و روحيات و عواطف درونی حاکم بر زندگی شخصی بیدل، به ویژه در دوران کودکی و متأثر از مرام و مسلک فرقه قادریه بوده است. درک بسیاری از این تصاویر به دلیل دور شدن از ساحت حسّی و ساختار بدیعی و بیان سنتی دیرباب

و گاهی غیر قابل درک است. به ویژه به دلیل ارجاع این تصاویر انتزاعی به عوالم روحانی و متافیزیکی تصاویر بسیار گنگ و نامفهوم می‌شود. در کل «آنچه در غزلیات بیدل غیر از عشق و درد شخصی انعکاس دارد، عرفانی است که تجربه مولانا و حافظ را با اندیشه ابن عربی و جامی درمی‌آمیزد و شعر را آئینه حکمت و دیباچه تفکر و عبرت صوفیانه می‌کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۵۰) البته در غزلیات و سایر آثار بیدل بنا به موقعیت شخصی و اجتماعی و جغرافیایی او وجوه مشترک عرفان، فلسفه و حکمت اسلامی و هندی مانند: وحدت وجود، انسان کامل، شناخت هستی، عدم، عبور از خویشتن، فقر، فنا و... دیده می‌شود. مثنوی طلسم حیرت و محیط اعظم دو گواه برجسته توجه و گرایش بیدل به وحدت وجود ابن عربی است. (عینی، ۱۳۸۴: ۳۴)

بیدل دهلوی اگرچه اکثر اندیشه‌ها و عقاید و مضامین شعری مطرح شده در سبک هندی را در اشعارش به کار گرفته و از انسجام و یکپارچگی فکری و عقیدتی بسیار بالایی برخوردار است اما همچون سایر شعرای این سبک، نظیر صائب و کلیم و ... از تناقض‌گویی و پرداختن به معانی و مضامین متضاد بر کنار نمانده است. این تناقض‌گویی و تضاداندیشی ناشی از وجود نابسامانی‌های اجتماعی، نوسانات فکری، نداشتن تعادل روحی و روانی، داشتن نگرش عاطفی و احساسی به عناصر و پدیده‌های محیط اطراف، قرار گرفتن در موقعیت‌های مختلف، پرگویی، نیندیشیدن به محور عمودی ابیات و از همه مهم‌تر خلق معنی و مضمون جدید است. (توحیدیان، ۱۳۹۲: ۱۶) این تضادها و تناقض‌ها از نظر اجتماعی نیز ریشه در محیط پرکشاکش هند قرن دوازدهم و زندگی سپاهی بیدل دارد که به عینه تضاد عمل و گفتار زندگی اصناف بلندپایه جامعه (قاضیان، شاهزادگان و ...) و ستم‌ها و بیدادگری‌های آن‌ها را می‌دید. مضامینی چون آرزو و امل، اسرار، تعلق، آگاهی، جسم و جان، خاموشی، خضر و آب بقا، وحدت و کثرت، کمال و نقصان و ... حاوی اندیشه‌های متضاد و متناقض در غزلیات بیدل است. مرگ نیز یکی مضامینی است که بیدل اندیشه‌های متناقض مثبت و منفی درباره آن دارد. البته در دیوان‌های شاعران سبک هندی کمتر غزلی می‌توان یافت که انسجام معنایی استواری داشته باشد و در محور عمودی ابیات با یکدیگر پیوند معنایی محکمی داشته باشند. (طاهری، ۱۳۸۹: ۹۳)

بیدل در اشعارش برای رهایی از اسارت دنیا، جهانی سوررئالیستی می‌آفریند و به آن پناه می‌برد و همان جا دل خوش است. به همین سبب معشوق چه حقیقی و چه زمینی در تشبیهات او حضور کم‌رنگی دارد و شاعر آن‌چنان درگیر خویش است که هیچ کس را جز خود نمی‌بیند و به جهانی انتزاعی زاییده خیال خویش پناه می‌برد. (ساجد و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۱۰) به عبارت دیگر غزل بیدل ترکیبی از سبک عراقی، خراسانی و هندی است، از این رو در غزل‌های او معشوق مشخصی مطرح نیست و معشوق به صورت زنی زیبا یا جوانکی نورسته و ستمگر ظاهر می‌شود و گفتگو با چنین مخاطبانی در قالب گله، شکایت، اشتیاق و ... بیان‌گر تلاش بیدل جهت حصول به اشراق و شهود روحانی است و گریزان از واقعیات دنیای مادی، غرق دنیای درونی خویش است. (واحددوست، ۱۳۸۹: ۱۳۸-۱۳۶)

#### ۱- مرگ‌اندیشی در غزلیات بیدل دهلوی

اگرچه قالب غزل در اساس، بیان‌گر مضامین عاشقانه است؛ اما در شعر بیدل غزل در خدمت مضامین عرفانی و اخلاقی است و صبغهٔ تعلیمی پیدا می‌کند و در قالب ارسال‌المثل‌ها و اسلوب معادله‌های شگفت‌انگیز به شکلی زیبا و گاه دیرباب در خدمت بیان مسائل اخلاقی و عرفانی قرار می‌گیرد و روایت‌گر اندیشه‌های او در مورد مسائلی چون: تواضع و فروتنی، عدم توجه به دنیا، داشتن مناعت طبع، ظلم‌ستیزی، دست‌گیری از ستم‌دیده، مذمت حرص، خودشناسی، تسلیم، حیرت، هوس‌گریزی، فقر، غفلت، خموشی، گمنامی، زهد و ... است. (محمدیان و وفایی، ۱۳۹۱: ۲۱۲)

این نگرش و خط‌مشی بیدل هماهنگ با اندیشه‌های عبدالقادر گیلانی است که در روش تربیتی خود، هماهنگی بین طریقت با شریعت ایجاد می‌کرد و لازمهٔ سیر و سلوک را تربیت اخلاقی می‌دانست. البته بیدل این آموزه‌ها را با اندیشهٔ وحدت وجودی ابن‌عربی آمیخته است تا حدی که می‌توان او را شاعر و عارف وحدت وجودی نامید. در نظام هستی‌شناسی ابن‌عربی شناخت خداوند و تعینات و ظهورات او از طریق ادراک قلبی امکان‌پذیر است. قلب در این نظام ابزار معرفت و عشق و زیبایی‌انگیزهٔ انسان عارف برای قدم نهادن در مسیر سیر و سلوک است. طبق این نظام عرفانی، خداوند خود را در آئینهٔ جمال و زیبایی مخلوقات پدیدار می‌سازد و موجودات به ویژه انسان، مظهری برای آشکارکردن چهرهٔ حق به میزان ظرفیت درونی‌شان هستند. به همین دلیل در اندیشه و تفکر بنیادی او در غزلیات، همهٔ تعینات و کثرت‌ها، در سیر رجوعی و عروجی انسان به وحدت باز می‌گردد و در سیر نزولی او یعنی سفر از حق به خلق، همه کثرت‌ها و تعین‌ها را امری عدمی و اعتباری می‌شناسد که مجلای صفات آفرینندهٔ هستی است. (ماحوزی، ۱۳۸۶: ۲۶)

اندیشه‌های بیدل در غزلیاتش تا حد زیادی مطابق با اهداف عرفان اسلامی - ایرانی است که در آن «هدف غایی تعلیم و تربیت، درک و معرفت ذات جهان هستی، یعنی حضرت حق می‌باشد، هدف میانی، معرفت نفس است و هدف جزئی و کوتاه مدت، راه رسیدن به اهداف میانی تعلیم و تربیت یعنی خودشناسی و یا بازگشت به فطرت که به تعبیری دیگر تربیت عاطفی با محوریت عشق پروری و عوامل مکمل آن یعنی تربیت دینی، اخلاقی و هنری است.» (شمشیری، ۱۳۸۵: ۲۹۱) به بیان دیگر در غزلیات بیدل سه محور خداشناسی، انسان‌شناسی و آموزه‌های عرفانی برجسته و نمایان است.

شاعران فارسی‌گو مرگ را بیشتر با نگاه مذهبی، فلسفی، عرفانی و تعلیمی روایت می‌کردند و به نسبت‌های متفاوت، مرگ‌اندیشی در اشعار آن‌ها نمود دارد. بیدل با توجه به بسامد ابیات مرگ‌محور، شاعری مرگ‌اندیش یا مرگ‌گریز نیست و مرگ‌خواهی او بیشتر از سر‌ناامیدی از وضعیّت خیال‌گونه هستی است. بیدل برخلاف شاعرانی چون خیّام، نگاهی مادی و پوچ‌گرایانه به مرگ ندارد و نمودی از تناسخ در ابیات او دیده نمی‌شود و مرگ امری متعالی است. گرایش به مرگ در ابیات بیدل بارور و سازنده است و نقش تخریبی و منفی و ویرانگر ندارد و رهایی‌بخش انسان از بدی، رذیلت، ضعف و عجز است. از نظر بیدل، مرگ بدون هیچ تبعیضی همگان را در بر می‌گیرد و میان من و تو و ما

فرق نمی‌گذارد. بیدل دنیا را ناپایدار، پرآفت و ترسناک می‌بیند و مردم را سرگشته و گمراه می‌داند و مرگ را برای انسان رهایی‌بخش می‌داند و از آن استقبال می‌کند.

او بیشتر با رمز، کنایه و استعاره درباره مرگ سخن می‌گوید و مستقیم به مسئله مرگ و چیستی آن نمی‌پردازد. البته او برخلاف بسیاری از شاعران دیگر ترسی از مرگ ندارد و بیشتر از زندگی در دنیای پر آفت گریزان است که انسان‌ها را در حسرت فرارسیدن مرگ و آرزوی عدم قرار می‌دهد و چاره آن را، دامن کشیدن از مردم و دنیا و گوشه‌نشینی می‌داند. مرگ‌طلبی بیدل مبتنی بر آرمان دینی و عرفانی است و کمتر رنگ و بوی فلسفی دارد. او مرگ را از وجوه مختلف دیده و تصاویر خلاقانه‌ای از آن در جهت محتوای اصلی هر غزل ترسیم کرده است. از دیدگاه بیدل زندگی و جهان محل آسایش نیست و باید از جهان و تعلقات آن گذشت. زندگی و کل هستی وهمی و حبابی بیش نیست و زندگی در جهان واقعی تنها با رهایی از هوس‌ها امکان‌پذیر است. جهان در ذات خود از نظر بیدل خالق اوهام است و خرد نیز از دستیابی به حقیقت ناتوان است. زندگی انسان در چنین دنیایی وهم و خیال است و همین توهم، وجود انسان را از وحدت وجود دور می‌کند و گرفتار وادی کثرت می‌کند. البته او تصوف ساختگی را قبول ندارد، زیرا دستگاه فکری آن را عوام‌فریبانه و ناتوان از درک ساختار جهان می‌داند لذا زاهدان و ریش‌ان‌ها را به تمسخر می‌گیرد.

خروش بی‌مزه صوفیان کبابم کرد دعا کنید که میخانه خانقاه شود

(بیدل، ۱۳۶۶: ۶۱۳)

ذکر واژه مرگ در شعر بیدل، به سبب تکرار زیاد نقش بن‌مایه به خود گرفته است که همراه ذکر پیری و ناتوانی به وفور به کار برده می‌شود و در جهان‌بینی و به تبع در غزل‌های او جایگاه خاصی دارد. مفهوم و واژه مرگ در غزلیات بیدل بیشتر در غزلیاتی که مرتبط با دوران پیری است، تجلی یافته است و تا حدی می‌توان منظومه فکری و جهان‌بینی بیدل را با توجه به این غزلیات این گونه ترسیم کرد:

بیدل در این دوره خود را فردی قربانی و شهید و بسیار تنها معرفی می‌کند تا حدی که به دلیل تنهایی و تنگدستی در حسرت و آرزوی مرگ رهایی‌بخش است. او بدبختی خود را ناشی از ناآگاهی و بی‌دانشی نمی‌داند. حسرت بزرگ او این است که به خودشناسی کامل نرسیده است. از نظر او هستی جز رنگی ناپایدار نیست که عدم آن را نابود می‌کند و بلندپروازی انسان در زندگی را تا جایی مقدور می‌داند که عدم به او اجازه دهد و تمام رویش‌ها و بالیدن‌های هستی را لحظه‌گذرایی بیش نمی‌داند. به نظر او عشرت، غم، خزان و یا بهار اگرچه وجود دارد اما در برابر عدم فانی است. زندگی در این جهان با این وضعیّت، خیالی بیش نیست که آن هم زیر سیطره عدم است. اگرچه زندگی ما گرد و غباری است، اما مرگ نیز از فتنه ترس بهشت و جهنم آسوده نیست. در این ساحت برهوت‌گونه اگرچه گفت‌وگوی عاشقانه و عشق نجات‌بخش است، اما عدم بر عشق نیز چیره می‌شود به همین دلیل ما بازیچه جهان خاکی هستیم. در دنیا که همچون فراموش‌خانه است، عمل و علم باطل است و نباید برای فریب و به دام انداختن مردم به دنبال زهد ریایی بود؛ چرا که از تکلفات ریاگونه بسیاری از آدم‌ها بی‌دین شدند. لذا قانع بودن بهتر است؛ چون انسان‌های قانع از خفت و خواری درخواست و طلب کمک از یاران بی‌نیاز هستند. زندگی در کل چیزی جز ادای حق و طلب عدم

نیست و همه انسان‌ها به عدم بدهکار هستند و باید با پرداخت زندگی، بدهی‌شان را بپردازند. در این دنیا راحت‌طلبی و آسایش‌خواهی از نشانه‌های عقل سالم نیست و اگر کسی در این جهان احساس آرامش داشته است، فردی در خواب و ناهوشیار بوده است. موی سفید و پشت خمیده کم‌کم هوشیاری و آگاهی را از انسان می‌گیرد. مزرعه سرسبز دنیا، بدون علف هرز نیست و اگر در دنیا و وضع آن دچار شگفتی نشوی، تعجب‌آور نیست. انسان تا زمانی که زنده است، امید توانگری و ثروت دارد، در حالی که این امید نیز خیالی هرز و بیهوده است و دم و بازدم انسان چیزی جز طلب دنیا و طمع نیست و تنها شاید با مرگ چنین هوس و طمعی از انسان دست بردارد. بعد از مرگ خاک گشتن ما لنگری برای ثبات و قرار روح بی‌تاب ما نیست. در این دنیا اگر به دنبال آرامش و در کمین راحتی هستید باید از سرکشی دست کشید. از مرگ ما فلک و هستی دچار هیچ حزن و اندوهی نمی‌شود و بود و نبود ما برای او یکسان است. در این محنت‌سرای هستی، اوج پرواز تا نوک مژه‌هاست. شاید عافیت در زیر زمین و بعد از مرگ امکان‌پذیر باشد. انتظار جوانمردی و وفا از خوبان و زیبارویان نداشته باشید؛ چون در فرنگستان زیبایی مسلمانان وجود ندارد و همه کافر دل هستند و کسی که بخشنده و اهل احسان نیست، بهره‌ای از اسباب دنیا و لذت‌های آن ندارد. در وادی جهان همه انسان‌ها اگر عمر جاوید چون خضر داشته باشند باز هم وجود آن‌ها چیزی جز بهتان نیست. در کل خیال و توهم زندگی همچون دردی است که درمانی جز مرگ ندارد.

در این وادی همه گر خضر باشند  
 زهستی غیر بهتانی ندارد  
 خیال زندگی دردی‌ست بیدل  
 که غیر از مرگ درمانی ندارد  
 (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۹۵)

هستی ما اعتباری و تقلیدی غیراصیل است در این هستی راه حل عسرت، رهایی از بار تعلقات و وابستگی‌هاست؛ چرا که همین وابستگی‌ها ما را از مرگ غافل کرده است.

عالمی را دستگاه از مرگ غافل کرده است  
 بنگ دارد هر چه می‌بینی در این گلزار سبز  
 (همان: ۷۲۱)

و دادخواهی و شکایت تو در این دنیا به جایی نمی‌رسد.

تظلم تو به جایی نمی‌رسد بیدل  
 در این بساط به امید بخیه جیب مدر  
 (همان: ۷۱۹)

پیرو و دنباله‌رو انسان‌های پست نباشید و اگر امنیت و آسایش می‌خواهید به دنبال تشویش و آشفتگی حال دیگران نباشید و هر که در این دنیای خیالی و وهمناک آمد، به ناچار خیال‌ناک زندگی کرد.

پیرو خلق دنی بودن ز غیرت‌هاست دور  
 شیرمردان را نباید بر طریق میش رفت  
 (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۹۵)



هر عیاش و لالابالی در دنیا توانایی و شایستگی عشق و عاشقی حقیقی را ندارد و کشیدن غم حقیقی، کار نقاش دنیوی نیست. بی‌نیازی و وارستگی از دنیا نیاز به خودنمایی و اظهار ندارد و باید از اوهام و افکار پریشان دوری کرد؛ چرا که زندگی میدان‌گاه قیل و قال نیست.

عاشقی مقدور هر عیاش نیست  
غم کشیدن صنعت نقاش نیست  
حسن محجوبی که ما را داغ کرد  
گر قیامت فاش گردد فاش نیست  
(همان : ۳۱۱)

هرزه‌گویان و لاف‌زنان نسبتی با دل و قلب ندارند و زاهدان طمع و امیدی جز دستیابی به بهشت از دنیا ندارند.

هیچ‌کس چشم به جمعیت دل باز نکرد  
این گلستان گل کیفیت بادام نداشت  
سر زانوی ادب میکده راز که بود  
عیش این حلقه تسلیم خط جام نداشت  
(همان : ۲۸۱)

باید با شجاعت از جهان دست کشید و منت گردون و فلک را نبرد. وسایل و دستگاه زندگی سبب افزایش حرص می‌شود، باید در راه خداوند از منی دوری کرد و با او یکی شد. خداوند از انسان‌ها جدا نیست، بنابراین باید سود و زیان و تجارت را ترک کرد و از هر آرزو و تمنّایی قطع امید کرد.

از منی تنزل کن او شو و تویی گل کن  
اندکی تامل کن نکته محتمل دارم  
حق برون مردم نیست جوش باده بی‌خم نیست  
راه مدعا گم نیست عرض مبتذل دارم  
(همان : ۹۸۲)

برای من زندگی بی‌عشق سخت است و مرگ برایم آسان. پس حالا که در دنیا به خوش‌گذرانی متهم هستیم به دنبال سر و سامان دادن به زندگی که اسباب دردسر است، نباشیم و تا حد امکان از هیاهو دور باشیم و خاموشی پیشه کنیم. با این اوصاف زندگی کردن بدون فکرکردن به مرگ بی‌ارزش است تا می‌توانیم کوشش کنیم سبب آزار دل‌ها نشویم.

بس که بی‌روی تو خجلت کرد خرمن زندگی  
بر حریفان مرگ دشوار است بر من زندگی  
با چنین دردی که باید زیست دور از دوستان  
به که نپسندد قضا بر هیچ دشمن زندگی  
کاش در کنج عدم بی‌درد سر می‌سوختم  
همچو شمعم کرد راه مرگ روشن زندگی  
(همان : ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲)

هر فردی در این زندگی درگیر ناز فروشی خویش در بازار پوچ زندگی است. زندگی گاه، با مقام دادن تو را می‌فریبد تا تو را به خانه گور ببرد.

گه به منظر می‌فریبد گه به بامت می‌برد  
می‌کشد تا خانه گورت به هر فن زندگی  
(بیدل ، ۱۳۶۶ : ۱۱۳۲)

خلاصه مذکور بیانگر اندیشه و جهان‌بینی بیدل درباره مرگ در غزلیات (به ویژه در دوره پیری) است. در غزلیات مذکور و سایر اشعار، بیدل کارکردها و نگرش‌های متفاوتی را نسبت به مرگ ابراز داشته است که به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌شود:

### ۱-۱- مرگ، معیار زمانی

در برخی از غزل‌ها و ابیات، بیدل مرگ را به عنوان معیار زمانی و خطی در نظر می‌گیرد که معیار مرز هستی و نیستی قرار می‌گیرد. در چنین کاربردهایی مرگ پدیده فرعی است و در خدمت بیان مفهوم اصلی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در چنین ابیاتی، مرگ کانون مرکزی محتوا و مفهوم بیت نیست.

دلیل خویش پس از مرگ هم تویی بیدل  
چو شمع کشته کسی جز تو بر مزارتونیست نیست  
(همان: ۲۳۴)

جنون حرص پس از مرگ نیز درکار است  
هزار گنج ته خاک ملک قارون شد  
(همان: ۴۳۴)

بعد مرگ، اجزای ما، توفانی موج هواست  
تا نپنداری که ما را خاک گشتن لنگرست  
(همان: ۳۴۴)

در چنین ابیاتی، مرگ پدیده مجزای مکان‌مند و زمان‌مندی در نظر گرفته شده است که سایر مسائل قبل یا بعد از آن قرار می‌گیرند.

### ۱-۲- مرگ هراس‌آور

در پاره‌ای از غزلیات، بیدل به مقوله بنیادی هراس از مرگ اشاره می‌کند. هراس از مرگ، امری جهان‌شمول و فراگیر است. پژوهشگران علل اصلی مرگ‌هراسی را ترس از تنها مردن، ترس از مردن در تاریکی و ترس از رنج مردن، ترس از نیستی مطلق و ترس از فراموشی می‌دانند. (معمدی، ۱۳۷۹: ۴۲)

اگرچه بیدل به کرات خود را در اوج پیری تنها و بی‌کس معرفی می‌کند تا حدی که هیچ‌کس را برای کفن کردن خود نمی‌بیند؛ اما با وجود این، مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی در شعر او نقش پررنگ و کلیدی ندارد و مشتاقانه به مرگ پناه می‌برد و ابیات بیانگر ترس از مرگ در شعر او نادر است. برای مثال در ترکیب تیغ مرگ و هول مرگ به دردناکی و ترس از مرگ اشاره می‌کند.

ما را ز تیغ مرگ مترسان که از ازل  
بر موج بسته‌اند کلاه حباب را  
(بیدل، ۱۳۶۶: ۶۲)

کم ز هول مرگ نبود غلغل شور جهان  
نعره شیراست مطرب مجلس این بیشه را

(همان: ۱۳۰)

## ۳-۱- مرگ، نجات‌دهنده و یاری‌گر

در برخی از غزل‌ها، مرگ در نقش موجودی تأثیرگذار و کنش‌گر به ایفای نقش می‌پردازد. در پاره‌ای از ابیات و غزل‌ها مرگ نجات‌دهنده و هدایت‌گر شاعر از رنج هستی، حرص، چاپلوسی و آزار سایر انسان‌ها معرفی می‌شود که سامان و آرامش را برای فرد به ارمغان می‌آورد.

صبح تا فرصت شمارد شمع دامن چیده بود      از تلاش زندگانی مردن آسان یافتم

(همان: ۹۴۶)

سراغ عافیت احرام مرگم می‌کند تلقین      مگر آن گوهر نایاب در زیر زمین باشد

(همان: ۶۶۸)

خیال      زندگی      دردی‌ست      بیدل      که      غیر      از      مرگ      درمانی      ندارد

(همان: ۵۹۵)

جز مرگ نیست چاره آفات زندگی      چون زخم شیشه‌ای که گداز التیام اوست اوست

(همان: ۳۲۵)

مرگ می‌باشد علاج تشنه‌کامی‌های حرص      پر نشد پیمان‌ها تا پیمان‌ها نشکست و نریخت

(همان: ۱۷۳)

یاد آزادی‌ست گلزار اسپران قفس      زندگی‌گر عشرتی دارد امید مردن است

(همان: ۲۳۰)

البته به اقتضای مولفه تناقض‌گویی بیدل، اندیشه‌های متضادی با مقوله نجات‌بخشی مرگ در ابیات او دیده می‌شود، به گونه‌ای که به حالت ناامیدانه و یأس‌وار مرگ را نیز، معیاری برای رهایی از دام و عذاب فلک نمی‌بیند. به بیان دیگر، بیدل با سلب توانایی، مرگ را ناتوان و منفعل در تغییر امور معرفی می‌کند که در واقعیت هیچ تأثیری نمی‌تواند بگذارد.

مرگ تسکین ندهد منتظر وصل تو را      پای تا سر ز کفن چشم سفید است اینجا

(بیدل، ۱۳۶۶: ۹۲)

در عدم هم قسمت خاکم همان آوارگیست      مرگ، آغاز مرا انجام نتوانست کرد

(همان: ۶۶۷)

#### ۱-۴- مرگ نابودگر و پایان بخش

بارزترین و ملموس‌ترین و شاید نخستین ویژگی مرگ، نابودی جسم است. بیدل در اشعارش به این خاصیت مرگ بسیار پرداخته است و این صفت مرگ را بر طبق دیدگاه فردی دستاویزی کرده است برای بیان مضامین عاشقانه، عارفانه، اخلاقی و غیره.

برای مثال: پیوستن و تسلیم شدن به قضا و قدر را راه حل نجات از مرگ معرفی می‌کند، یا در بافت عاشقانه، مرگ را مانع باقی ماندن عشق و حسرت دیدار بعد از نابودی جسم نمی‌داند و عشق و حسرت را امری جاوید معرفی می‌کند. در نگاهی اخلاقی، جاه را که امری بسیار مذموم در جهان بینی اوست، امری ابدی و فناپذیر می‌داند. یکی از دلایل غم بیدل از نابودی جسم در بستر عرفانی، نامحرم ماندن و عدم دستیابی به اسرار و وصال الهی قبل از پیوستن به عدم است.

نجات یافت ز مرگ آنکه با قضا پیوست      به چوب دسته الم نیست از جفای تبر

(همان: ۷۱۹)

مرا ز مرگ به خاطر غمی که هست این است      که خاک گردم و دل محرم فنا نشود

(همان: ۴۲۹)

هلاک شد جم و خمیازه‌های جام بجاست      به مرگ نیز ندارد خمار جاه شکست

(همان: ۳۶۵)

از الفت رفیقان با بی‌کسی بسازید      کس هم‌عنان کس نیست از مرگ امتحان شد

(همان: ۶۴۴)

از الفت رفیقان با بی‌کسی بسازید      کس هم‌عنان کس نیست از مرگ امتحان شد

(همان: ۶۴۴)

به مرگ، حسرت دیدار، کم نمی‌گردد      نگه به بستن مژگان تمام‌انداز است

(همان: ۲۷۸)

## ۱-۵- معنا کردن مرگ

بیدل در بعضی از ابیات، متمایز از معنای مرسوم و رایج مرگ، آن را بازتعریف می‌کند و مفهومی جدید و اکثراً اخلاقی از آن ارائه می‌دهد. برای مثال: حرف سرد و بی‌تأثیر نصیحت‌گران راه، برای عارفان و عاشقان مرگ قلمداد می‌کند، یا امر ناممکن ترک غرور را مرگ انسان‌های ظالم در نظر می‌گیرد، یا به دلیل مناعت طبع و وقار درونی، خجالت کشیدن از همراهان و یاران را برای خود مرگ می‌داند و از آن گریزان است.

مرگ اهل سوز باشد حرف سرد ناصحان شمع را تیغ است بیدل جنبش دامن صبح

(بیدل، ۱۳۶۶: ۳۷۶)

مرگ ظالم نیست غیر از ترک سودای غرور شعله از گردنکشی گر بگذرد خاکستر است

(همان: ۲۳۹)

خاکستر همان به کز شعله پیش تازد مرگ است داغ خجالت از همراهان کشیدن

(همان: ۱۰۲۸)

## ۱-۶- مرگ، موجودی جاندار

در تعدادی از غزلیات، مرگ موجودی جاندار تصور شده که به عنوان موجودی بیرونی نظاره‌گر وضعیت انسان‌ها است. به گونه‌ای که گاه از ضعف جسمی شاعر در دوره پیری خنده‌اش می‌گیرد و گاه از وضع نا به سامان زندگی شاعر و دیگر انسان‌ها احساس شرمساری و حقارت می‌کند و به وضع رقت بار آن‌ها دل می‌سوزاند.

ای کارگاه عبرت انجام عمر پیریست قد دو تا دو لب شد مرگ از کجا نخندد

(همان: ۵۸۷)

ننگ دارد مرگ از وضع رسوم زندگی مرده را کردند، این رو جامه ماتم سپید

(همان: ۴۵۳)

مرگ می‌خندد به فهم غافل من تا ابد بی تو گر یک لحظه خود را زنده باور می‌کنم

(همان: ۹۵۲)

در برخی دیگر از ابیات، بیدل مرگ را انسانی قاتل و کشنده با تیغ و شمشیر به تصویر می‌کشد:

از تیغ مرگ عاشق رنگ بقا نبازد عمر دوباره گیرد چون ناخن از بریدن

(همان: ۱۰۴۷)

به غرور جاه و شوکت ز قضا مباش ایمن که به تیغ مرگ نتوان سپر از کلاه کردن

(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۰۳۷)

البته شمشیر مرگ تعبیری نو نیست. برای مثال: در حدیث «أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ثَلَاثًا: ذُلًّا شَامِلًا، وَ سَيْفًا قَاتِلًا» از حضرت علی (ع)، شمشیر نماد مرگ و خطر است و در بیان آینده شوم خوارج آنان را گرفتار ذلت و خواری و شمشیر بران توصیف می‌کند. (حسومی و مهدوی‌راد، ۱۳۹۳: ۴۹)

بسیاری از شاعران قبل از بیدل نیز مانند: فردوسی، ازرقی هروی، قطران تبریزی، امیرمعزی، عطار، مولوی، سعدی و ... از این ترکیب ادبی استفاده کرده‌اند. در شمایل نگاری جهانی داس معادل شمشیر است که خدای مرگ با آن جان انسان‌ها را می‌گیرد و همانند گیاهان با آن انسان‌ها را درو می‌کند. (شوالیه و گربزان، ج ۵، ۱۳۸۷: ۲۲۴)

### نتیجه‌گیری

اشعار بیدل با موضوع مرگ، در زیر مجموعه شعر شاعرانی قرار می‌گیرد که موضعی مرگ‌خواهانه و ستایش‌آمیز از آن دارند. مرگ‌خواهی بیدل از سر ناامیدی از وضعیت خیال‌گونه هستی و امید به دریافت امری متعالی است. به همین دلیل مرگ در شعر او رهایی‌بخش انسان از آلودگی هستی و زندگی است. واژه مرگ در شعر بیدل به سبب تکرار زیاد، نقش بن‌مایه به خود گرفته است که همراه ذکر پیری و ناتوانی به وفور به کار برده می‌شود. به صورت موردی مرگ در شعر او نمودهایی چون معیار زمانی، هراس‌آوری، نجات‌دهی و یاری‌گری، پایان‌بخشی و نابودگری دارد و به شکل موجودی جاندار با شمشیر برنده و با خنده‌های ترسناک به تصویر کشیده است. شاخصه برجسته دیگر شعر بیدل در این زمینه، بازتعریف مفهوم مرگ با ویژگی‌ها و حالات اخلاقی و رفتاری مختلف است.

### فهرست منابع و مآخذ

#### الف: کتابنامه

۱. بیدل دهلوی، عبدالقادر، ۱۳۶۶، *کلیات دیوان*، به اهتمام حسین آهی، با تصحیح خال محمد خسته خلیل‌الله.
۲. حسینی، حسن، ۱۳۷۶، *بیدل، سپهری و سبک هندی*، تهران، سروش، چاپ اول.
۳. رحیمیان، سعید، ۱۳۸۸، *چکیده عقل ناب، رساله رهایی از هراس مرگ*، تهران، بنیاد ابن‌سینا، چاپ اول.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴، *دفتر ایام (مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها، جستجوها)*، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۲، *نقد ادبی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۶، *شاعر آینه‌ها*، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول.
۷. شمشیری، بابک، ۱۳۸۵، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*، تهران، انتشارات طهوری، چاپ اول.
۸. شهیدی، جعفر، ۱۳۸۲، *شرح مثنوی*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ یازدهم.

۹. شوالیه و گریبان، ژان و آلن، ۱۳۸۷، *فرهنگ نمادها*، ج ۵، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون، چاپ اول.

۱۰. عینی، صدرالدین، ۱۳۸۴، *میرزا عبدالقادر بیدل*، ترجمه شهباز ایرج، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ اول.

۱۱. کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۹۳، *کلید در باز*، تهران، سوره مهر، چاپ اول.

۱۲. لنگرودی، شمس، ۱۳۹۰، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، ج ۱، تهران، انتشارات مرکز، چاپ اول.

۱۳. معتمدی، غلامحسین، ۱۳۷۹، *انسان و مرگ*، تهران، انتشارات مرکز، چاپ اول.

### ب: مقالات

۱. بصیرپور و مهرکی، منصوره و ایرج، (۱۳۹۷)، «*تحیر و تداعی‌های آن در غزلیات بیدل دهلوی*»، مطالعات زبان و ادبیات غنایی، س ۸، شماره ۲۹، صص ۲۸-۹.

۲. توحیدیان، رجب، (۱۳۹۲)، «*تناقض‌گویی در شعر بیدل دهلوی*»، پژوهش‌های ادبی و بلاغی، س ۲، شماره ۱، صص ۳۰-۱۰.

۳. جباره ناصرو و کوهنورد، عظیم و رقیه، (۱۳۹۶)، «*مرگ و مرگ اندیشی در اشعار شفیعی کدکنی*»، شعر پژوهی، شماره ۲، صص ۱۶۶-۱۴۷.

۳. حجت، محمد، (۱۳۹۰)، «*نمود آموزه‌های عرفانی در اشعار بیدل دهلوی*»، زبان و ادب فارسی، شماره ۹، صص ۷۶-۴۷.

۴. حسام‌پور و نبوی و حسینی، سعید و سمیه و اعظم، (۱۳۹۴)، «*مرگ و مرگ اندیشی در اشعار اخوان ثالث*»، شاملو و فروغ، ادب غنایی، شماره ۲۴، صص ۹۷-۷۷.

۵. حسومی و مهدوی‌راد، ولی‌الله و محمد علی، (۱۳۹۳)، «*نگاهی تازه به فن سخنوری حضرت علی در نهج البلاغه*»، کتاب‌قیم، س ۴، شماره ۱۱، صص ۶۷-۳۵.

۶. ساجد و ماحوزی و اوجاق‌علیزاده، غزاله و امیرحسین و شهین (۱۳۹۹)، «*نوآوری‌های تشبیه در غزلیات بیدل دهلوی*»، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، س ۱۳، شماره ۶، ۲۱۲-۱۹۱.

۷. طاهری، قدرت‌الله، (۱۳۸۹)، «*چهار فرضیه در علل نبود تفکر بنیادین در شعر سبک هندی*»، کهن‌نامه ادب پارسی، س ۱، شماره ۵، صص ۹۶-۷۷.

۸. فلاح، مرتضی، (۱۳۸۷)، «*سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی*»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، صص ۲۵۴-۲۲۳.

۹. قائمی، محمد مهدی، (۱۳۹۳)، «*حقیقت مرگ، مرگ اندیشی و معنای زندگی*»، آیین حکمت، شماره ۲۰، صص ۱۵۵-۱۸۳.

۱۰. ماحوزی، مهدی، (۱۳۸۶)، «بیدل در عرصه غزل عرفانی»، فرهنگ و ادب، شماره ۵، صص ۲۵-۳۷.
۱۱. محمدیان و وفایی، زهرا و عباسعلی، (۱۳۹۱)، «اخلاقیات در غزلیات بیدل»، ادبیات تعلیمی، س ۴، شماره ۱۵، صص ۱۹۹-۲۱۴.
۱۲. واحد دوست، مهوش، (۱۳۸۹)، «ویژگی‌های بنیادین غزل‌های میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی»، مطالعات شبه قاره، س ۲، شماره ۵، صص ۱۴۶-۱۲۵.